

## فهرست

- ۹ ..... به به! چه عمل زیبایی!
- ۱۱ ..... راهی برای کشف اخلاص.
- ۱۳ ..... می‌خواهم همه این را بدانند.
- ۱۵ ..... لباس گران قیمت بر تن خورشید.
- ۱۸ ..... مهر «باطل شد» کجاست؟
- ۲۰ ..... نمی‌توانی خدا را فریب بدهی!
- ۲۲ ..... من از ریاکار بیزار هستم!
- ۲۴ ..... چه کس بیش از من ضرر کرده است؟
- ۲۷ ..... کاری کوچک اما بزرگ.
- ۲۹ ..... من بهترین شریک هستم!
- ۳۲ ..... آیا می‌دانی اینجا چه خبر است؟
- ۳۴ ..... من در انتظار تعریف تو نیستم.
- ۳۶ ..... کسانی که حکمت را می‌خواهند بشتابند!
- ۳۸ ..... خدا با کسی شوخی ندارد.
- ۴۱ ..... مردم را بیش از خدا قبول داشت.
- ۴۳ ..... شیطانی که خیلی زیرک است.

- آن که با اخلاص است، شجاع است ..... ۴۷
- شهیدی که در آتش جهنم افتاد ..... ۴۹
- اشک در چشم خورشید مدینه ..... ۵۲
- من می‌خواهم خوشحال باشم ..... ۵۴
- هشدار! از این شخص بترسید ..... ۵۷
- خدا باید از تو تعریف کند ..... ۶۰
- استاد شما هستم و شاگرد او! ..... ۶۲
- چه جمعیتی با من نماز می‌خوانند ..... ۶۶
- خدایا، با عشق ریاست چه کنم؟ ..... ۶۸
- کاش تو هم یک نویسنده بودی! ..... ۷۱
- پی‌نوشت‌ها ..... ۷۵
- منابع ..... ۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا تو هم با من موافقی که جامعه ما دچار آفت ریا و خودنمایی شده است؟  
من معتقدم، اگر در جامعه‌ای ریا و خودنمایی زیاد بشود، لحظه به لحظه  
افراد آن از معنویت و عشق دور می‌شوند.  
آری، ریا آفت بزرگی برای عشق است، از دری که ریا بیاید، عشق می‌رود.  
چقدر زیبا بود اگر همه کارهای ما فقط به خاطر خدا بود!  
آیا تا به حال فکر کرده‌اید زندگی در جامعه‌ای که ریا و خودنمایی در آن  
وجود ندارد، چقدر دلنشین است؟!  
آیا شما هم با من موافق هستید که وقتی در زندگی همه چیز به خاطر خدا  
باشد چقدر لذت بخش است؟!  
این کتاب به شما کمک می‌کند تا با ضررهای ریا و خودنمایی بیشتر آشنا  
شوید و شما را با آثار و برکت‌های اخلاص بیشتر آشنا می‌کند.  
بسیار خوشحال می‌شوم که از نظرات شما در مورد این کتاب بهره ببرم،  
منتظر شما هستم.

قم، بهمن ۱۳۸۷

مهدی خدامیان آرانی



به به! چه عمل زیبایی!

خدایا! می‌خواهم به آسمان‌ها سفر کنم. می‌خواهم بدانم آنجا چه خبر است.  
هر کسی در این دنیا آرزویی دارد و این هم آرزوی من بود.  
خلاصه خیلی به خدا التماس کردم، می‌خواستم به اوج آسمان‌ها بروم و از  
آن جا برای شما بنویسم.

سرانجام، یک شب خدا دلش به حال من سوخت و مرا به آسمان‌ها برد.  
در آنجا فرشته‌ی زیبایی را دیدم که بسیار خوشحال بود و برای کاری به پیش  
خدا می‌رفت.

خیلی دلم می‌خواست بدانم او برای چه این قدر خوشحال است.  
به نزد او رفتم، سلام کردم و از راز خوشحالی او پرسیدم.  
او به من رو کرد و چنین گفت: چرا خوشحال نباشم؟ چه کسی بهتر از من  
هست، من دارم هدیه‌ای بزرگ را پیش خدا می‌برم.  
گفتم: چه هدیه‌ای؟

گفت: من مأمور نوشتن کارهای خوب یکی از بندگان خدا هستم، امشب او یک کار بزرگی انجام داده است، من می‌خواهم گزارش کار او را به پیش خدا ببرم، نمی‌دانی وقتی خدا پرونده این فرد را ببیند، چقدر خوشحال می‌شود.

اکنون، آن فرشته، پرونده را به خدا می‌دهد، خدا به آن نگاهی می‌کند. من با خود فکر می‌کنم که الان خدا خیلی خوشحال خواهد شد و پاداش بزرگی برای صاحب این کار در نظر خواهد گرفت.

اما ناگهان صدایی به گوشم می‌خورد: «این کار را به جهنم بیندازید، زیرا که صاحب آن، این کار را برای من انجام نداده است.»

آن فرشته به سوی جهنم حرکت می‌کند تا آن کار را در جهنم بیندازد. من فهمیدیم خدا کاری که برای او انجام گرفته باشد، قبول نمی‌کند.<sup>۱</sup>

## راهی برای کشف اخلاص

گاهی برای تو پیش می‌آید که با خود فکر می‌کنی، آیا این کاری که من انجام می‌دهم واقعاً برای خدا است؟

باز هم فکر می‌کنی ولی نمی‌توانی جوابی درست به این سؤال بدهی. اگر این کارت به خاطر خدا نباشد، معلوم است دیگر انتظار هیچ ثوابی را از خدا نباید داشته باشی. دست از کار خوبت برمی‌داری.

آری، کاری که به خاطر خدا نباشد همان بهتر که انجامش ندهی.

اما، دوست من، صبر کن!

شاید این فکر را شیطان به ذهن تو انداخته باشد.

مگر نمی‌دانی که شیطان خیلی زرنگ است، او می‌خواهد هر طوری که شده، نگذارد که تو کار خوبی انجام بدهی.

برای همین وقتی می‌بیند تو مشغول انجام یک کار خوب هستی می‌خواهد هر طور شده تو را از ادامه آن باز دارد و به تو بگوید این کار را که انجام

می‌دهی به خاطر مردم است، پس آن را رها کن.  
حالا من می‌خواهم به تو یاد بدهم چگونه متوجه بشوی که آیا کاری را که انجام می‌دهی برای خدا است یا برای مردم!  
آیا در این کار ریا می‌کنی یا واقعاً به خاطر خدا آن را انجام می‌دهی.  
دقت کن! به قلب خودت مراجعه کن، اگر دوست داری که مردم از همه کارهای تو تعریف کنند، بدان که دچار آفت ریا شده‌ای.  
اما اگر تعریف مردم از همه کارهایت برای تو مهم نیست و به وظیفه خود عمل می‌کنی، چه مردم بفهمند، چه نفهمند، نشانه این است که عمل تو واقعاً به خاطر خدا است.  
اما اگر منتظر باشی تا مردم از این کار تو با خبر شوند و از تو تعریف و تمجید کنند، بدان که این عمل را خدا از تو قبول نخواهد کرد، چرا که تو در نیت خود اخلاص نداشته‌ای.<sup>۲</sup>



می‌خواهم همه این را بدانند

خیلی وقت‌ها می‌شود که تو یک کار خوبی را به خاطر خدا انجام می‌دهی و تلاش می‌کنی تا هیچ کس از آن با خبر نگردد.

اما بعد از مدتی می‌بینی که این کار خیر تو بر سر زبان‌ها افتاده است و عده‌ای از مردم در مورد کار خوب تو سخن می‌گویند.

آن وقت تو تعجب می‌کنی، آخر چه کسی به این مردم خبر داده است؟! همه تلاش من این بود تا کسی از انجام این کار با خبر نشود، پس چرا همه در مورد آن سخن می‌گویند.

آیا می‌دانی چرا؟

دوست من! هنگامی که تو داشتی آن کار خوب را انجام می‌دادی یک نفر تو را می‌دید و از راز تو باخبر بود.

او می‌دانست که تو این کار را به خاطر او انجام می‌دهی، او این کار تو را زیر نظر داشت!

او با مهربانی به تو نگاه می‌کرد و با تو سخن می‌گفت.

اما تو صدای او را نشنیدی!

آری، خدای خوب تو داشت تو را نگاه می‌کرد و با تو چنین سخن می‌گفت:

بندهٔ خوب من!

تو این کار را به خاطر من انجام می‌دهی و سعی می‌کنی تا کسی از آن باخبر

نشود، اما بدان که من این کار تو را در میان همهٔ مردم پخش خواهم کرد.

من کاری خواهم کرد که همه از این کار تو باخبر شوند و همه از این عمل تو

سخن بگویند.

تو این کار زیبا را برای من به صورت مخفی انجام دادی، من هم کار خودم

را می‌کنم.

من می‌خواهم زیبایی کار تو را همگان بدانند.<sup>۳</sup>

### لباس گران قیمت بر تن خورشید

من برای زیارت خانه خدا به مکه آمده‌ام، می‌دانم که تو هم آرزوی این سفر را به دل داری! بیا با هم یک طوافی گرد کعبه بنماییم.  
آنجا را نگاه کن! آن پیرمرد را می‌گویم، ببین چگونه نماز می‌خواند و اشک می‌ریزد.

واقعاً چه مرد باخدایی است، خوشا به حالش، او لباسی بسیار ساده بر تن کرده است.

آری، او تمام زهد را در وجود خود خلاصه کرده است.

آیا موافقی نزدیک برویم و اسم او را بپرسیم.

- سلام، مرد خدا!

- سلام.

- قبول باشد، اسم شما چیست؟

- من عبّاد هستم.

- خوشا به حال تو که این قدر اهل نماز و عبادت هستی!

- خواهش می‌کنم.

خلاصه، از شما چه پنهان که من حسابی مجذوب این پیرمرد شده‌ام. در این میان، نگاهم به در مسجد می‌خورد، آقای را می‌بینم که وارد مسجد الحرام شده و مشغول طواف می‌شود.

خدای من! این آقا کیست که این گونه دل مرا ربود!

من از جا بلند می‌شوم و به سوی او می‌روم، او در حال طواف با خدای خود مناجات می‌کند.

به یکی از اطرافیان خود می‌گویم: آیا شما این آقا را می‌شناسید؟ او می‌گوید: چگونه است که او را نمی‌شناسی؟ او امام صادق علیه السلام است.

من تا این سخن را می‌شنوم خود را به نزد آن حضرت می‌رسانم و سلام می‌کنم و ایشان با مهربانی جواب سلام مرا می‌دهد.

همراه با آن حضرت مشغول طواف خانه خدا می‌شوم.

بعد از لحظاتی، عباد را می‌بینم که به سوی ما می‌آید. وقتی او روبروی امام صادق علیه السلام قرار می‌گیرد با دست به لباس آن حضرت اشاره می‌کند و می‌گوید: «چرا تو این لباس گران قیمت را به تن کرده‌ای؟ مگر تو فرزند علی نیستی؟ مگر علی لباس ساده به تن نمی‌کرد؟».

در اینجا توجه من به لباس امام صادق علیه السلام جلب می‌شود. آن حضرت لباس زیبا و گران قیمتی را به تن کرده است.

نگاهی هم به لباس عباد می‌کنم، او لباسی بسیار ساده به تن نموده است. هر کس به عباد نگاه کند، زهد و ترک دنیا را در او می‌بیند.

عجب! عبّاد می‌خواهد درس زهد و ترک دنیا را به امام صادق علیه السلام یاد بدهد. به راستی چرا امام صادق علیه السلام از زهد دور شده است؟ آیا او به دنیا علاقه پیدا کرده است؟

باید منتظر بمانم و ببینم که امام علیه السلام به او چه جوابی می‌دهد. امام نگاهی به عبّاد می‌کند و می‌فرماید: «ای عبّاد! در زمان حضرت علی علیه السلام، لباس همه مردم ساده بود ولی امروز مردم همه از لباس‌های زیبا استفاده می‌کنند، من نمی‌خواهم همانند تو با پوشیدن لباس ساده، ریاکنم و مردم را به سوی خود جذب کنم».

آری! خداوند، زیبایی‌های زندگی را بر بندگان خود حرام نکرده است. وقتی که خداوند به ما نعمتی داد، باید از آن استفاده کنیم. زهد این نیست که دنیا را ترک کنیم و همواره فقیرانه زندگی کنیم، بلکه زهد این است که دل به دنیا نبندیم.<sup>۴</sup>

### مهر «باطل شد» کجاست؟

هیچ وقت یادم نمی‌رود روزی را که مهمان امام باقر علیه السلام بودم. خانه کوچک و ساده‌ای که برای من از همه دنیا بزرگتر و زیباتر بود. اینجا خانه امام من بود. من خدمت امام دو زانو نشسته بودم و به چهره مبارک او نگاه می‌کردم. در این میان امام رو به من کرد و فرمود: «آیا می‌دانی که حفظ و نگهداری یک کار خوب سخت‌تر از انجام آن می‌باشد؟».

من قدری فکر کردم، به راستی منظور از حفظ کار خوب چیست؟ من می‌دانستم در این سخن، حکمت بزرگی نهفته است و می‌خواستم آن را کشف کنم تا برای همه تاریخ، برای تو که امروز این کتاب را می‌خوانی به یادگار بگذارم.

من باید از خود امام باقر علیه السلام، توضیح این سخن را بپرسم، آیا تو نیز با من

موافقی؟

برای همین رو به امام علیه السلام کردم و گفتم: «منظور شما از حفظ عمل خوب چیست؟».

امام علیه السلام لبخندی زدند و فرمودند: «شما می‌خواهی به خاطر خدا به یک خانواده نیازمند کمک کنی، برای همین کاملاً مخفیانه، بدون آنکه کسی متوجه بشود به آن خانواده کمک ارزشمندی می‌کنی. خداوند برای تو ثواب زیادی را می‌نویسد، تو با این کار، خدا را از خود راضی کرده‌ای. اما بعد از مدتی، تو این کار خوب خودت را برای دوستان و آشنایان خود نقل می‌کنی، در اینجا دیگر تو ریا کرده‌ای، نتوانستی آن کار خوب خودت را حفظ و نگه داری کنی، برای همین آن کار خوب تو دیگر مورد قبول خدا واقع نمی‌شود. آری، وقتی تو این کار خود را در میان مردم تعریف می‌کنی، خدا هم به فرشتگانی که مأمور پرونده اعمال و کردار تو هستند، دستور می‌دهد تا در پرونده تو تجدید نظر بکنند و اینجاست آن کار که مورد قبول واقع شده بود از پرونده تو حذف می‌شود».<sup>۵</sup>

اینجاست که می‌فهمم نباید کار نیک خودم را برای مردم بیان کنم، زیرا در این صورت در روز قیامت ثوابی برای آن کار به من نمی‌رسد.

### نمی‌توانی خدا را فریب بدهی!

در جامعه بعضی افراد را می‌بینیم که می‌خواهند سر خدا هم کلاه بگذارند. از این سخن من تعجب نکن، منظور من این است که بعضی‌ها می‌خواهند با کارهای خود خدا را هم فریب بدهند.

اما افسوس! آنها نمی‌دانند هیچ کس نمی‌تواند خدا را فریب بدهد.

چرا که او بر هر آنچه در قلب ما می‌گذرد، آگاهی دارد.

آیا می‌دانی چرا من در مورد این افراد سخن گفتم؟

علت آن این است که یک روز یکی از یاران پیامبر از آن حضرت سؤال کرد: «ای رسول خدا! ما چگونه می‌توانیم از سختی‌های روز قیامت نجات پیدا کنیم؟».

پیامبر به او نگاهی کرد و فرمود: «تنها راه نجات این است که هرگز نخواهید خدا را فریب بدهید، زیرا هر کس بخواهد خدا را فریب بدهد از ایمان بهره‌ای نخواهد برد و خودش ضرر خواهد نمود».



همه کسانی که اطراف پیامبر بودند با شنیدن این سخن تعجب کردند، آخر چگونه می‌شود که کسی بخواهد خدا را هم فریب بدهد؟  
پیامبر که متوجه تعجب یاران خود شد رو به آنها کرد و چنین فرمود:  
کسی که کار خوب و نیکویی را انجام می‌دهد، اما او در نیت خود اخلاص ندارد، او این کار را با ریا انجام می‌دهد، این شخص می‌خواهد خدا را فریب بدهد، اما در واقع خودش را فریب داده است.  
کاری که از روی ریا انجام شود نه تنها ثوابی ندارد بلکه عذاب هم دارد چرا که این کار یک نوع شرک است.  
بیاید از ریا دوری کنیم و کارهای خود را فقط به خاطر خدا انجام بدهیم.<sup>۶</sup>

من از ریاکار بیزار هستم!

اینجا مدینه است و من در مسجد در کنار دیگر مسلمانان نشسته‌ام.  
راستش را بخواهید من به عشق دیدن پیامبر از راه دوری به این شهر  
آمده‌ام.

نگاهم به در مسجد است، کی می‌شود که خورشید مدینه از این در طلوع  
کند؟

آن جا را نگاه کن! پیامبر دارد وارد مسجد می‌شود، تپش قلب من تند و  
تندتر می‌شود.

از جا بر می‌خیزم و به آن حضرت سلام می‌کنم ...

خدایا، تو چقدر این پیامبرت را متواضع آفریده‌ای.

او در جمع یاران خود می‌نشیند، هیچ ترتیب و آدابی نمی‌جوید.

همه منتظر هستند، مسجد سراسر سکوت است، همه می‌خواهند از سخنان

او بهره بگیرند.

پیامبر نگاهی به آنها می‌کند و آهی می‌کشد و چنین می‌گوید:  
یاران من! روزی خواهد آمد که من در میان شما نخواهم بود و  
در آن روز مردم عوض خواهند شد، آنها ظاهر خود را بسیار زیبا  
جلوه خواهند داد، اما دل‌های آنها تاریک خواهد بود.  
آنها دین را برای دنیا خواهند خواست، در آن روز، دین ابزاری  
برای رسیدن به دنیا خواهد شد.  
دین‌داری آنها چیزی جز ریا نخواهد بود. آنها از خدا هیچ ترسی  
نخواهند داشت و در خلوت، گناهان بسیار انجام خواهند داد. در  
آن روزگار، مردم به بلای بزرگی مبتلا خواهند شد.  
من به فکر فرو می‌کنم، به راستی آن بلای بزرگ چه خواهد بود؟  
بعد از لحظاتی خود پیامبر جواب این سؤال مرا می‌دهند: «آن روز مردم دعا  
خواهند نمود، اما خدا دعای آنها را مستجاب نخواهد کرد».<sup>۷</sup>  
آری، پیامبر تأکید می‌کند که وقتی در جامعه ریا رواج پیدا کند هیچ دعایی  
مستجاب نخواهد شد.  
آن روزی که دین وسیله‌ای برای رسیدن به دنیا و پول بشود دیگر خدا به  
گریه‌ها و اشک‌ها و دعاهای ما توجهی نخواهد کرد.  
چرا که ما دین خدا را وسیله رسیدن به آرزوهای مادی و دنیایی خود قرار  
دادهایم.

چه کس بیش از من ضرر کرده است؟

صدایی را که می‌شنوی، صدای «صُور اسرافیل» است که به گوش همه می‌رسد و روح به جسم آنها برمی‌گردد.

من هم باید از جای خویش برخیزم، همهٔ انسان‌ها زنده شده‌اند و از قبرهای خود بیرون آمده‌اند.

قیامت بر پا شده است، چه غوغایی است.

عجب روزی است، امروز فرشتگانی که هیچ گناهی ندارند سخت نگرانند، پس وای به حال من.<sup>۸</sup>

چه غوغایی است، همه از هم فرار می‌کنند، مادر از فرزند، برادر از برادر و ...، هر کسی به فکر خویش است.

آتش جهنم زبانه می‌کشد و همه از شر آن به خدا پناه می‌برند.

حسابرسی آغاز می‌شود؛ عده‌ای به سوی بهشت حرکت کرده‌اند و عده‌ای را

هم به سوی جهنم می‌برند.

همه ما برای حسابرسی در صف ایستاده‌ایم.  
در این میان چشمم به پرویز می‌خورد، او یکی از دوستان من است که جلو  
من، در صف ایستاده است.  
من او را به خوبی می‌شناسم، او در دنیا کارهای خوب زیادی انجام داده بود،  
او چند مدرسه و یک مسجد ساخته بود.  
از شما چه پنهان، من همیشه آرزو می‌کردم کاش جای او بودم، آخر او  
کارهای خوب زیادی انجام داده بود.  
من خاطرم جمع بود که او اهل بهشت است، برای همین آهسته در گوش او  
گفتم: پرویز جان! تو که امروز کارت درست است، مستقیم به بهشت می‌روی،  
من شنیده‌ام که خداوند به اهل بهشت اجازه شفاعت می‌دهد، نکند ما را  
فراموش کنی!

در این میان، فرشتگان جلو می‌آیند و پرویز را صدا می‌زنند.  
خدای من! چرا این فرشتگان با دوست من این گونه سخن می‌گویند: «ای  
کسی که به خدای خود شرک ورزیده‌ای! ای کسی که گناهکار هستی! ای کسی  
که می‌خواستی خدای خود را فریب بدهی! ای کسی که امروز ضرر بزرگی  
کرده‌ای!».

من تعجب می‌کنم، شاید فرشتگان دنبال شخص دیگری باشند!  
اما نه، آنها دست پرویز را می‌گیرند و برای حسابرسی می‌برند.  
اشک در چشمان پرویز جمع شده است، من سر خود را پایین می‌گیرم،  
خدایا! چه شده است؟!

صدایی در فضا می‌پیچد، فرشتگان دارند با پرویز سخن می‌گویند: «هیچ